

متن پیاده سازی شده جلسه چهاردهم سال دوم درس خارج اصول فقه 1 آبان ماه 1401

صفحات 113 و 114 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

تتمه مسأله

از بحث های گذشته نتایجی که در مورد بحث وضع به دست آمد چنین بود که مختار ما در مورد حقیقت وضع همان نظر مشهور است، یعنی ایجاد علقه بین یک لفظ و معنا؛ چنانکه می تواند تعیینی و تعینی باشد. در اینجا نکته جدید می-تواند این باشد که بر خلاف برخی عبارات، ما اکثر وضع ها را تعینی می دانیم و به تدریج وضع های تعیینی پیدا کردیم. از نظر ربط الفاظ به معنا معلوم است که مثل نظر صیمری را قبول نمی کنیم و حتی به نحو اقتضاء هم در وضع اول دشوار است که بپذیریم، مثلاً کلمات سنگین برای معانی سنگین و کلمات سبک برای معانی سبک. بنابراین همین قدر که بپذیریم واضع الفاظ را وضع کرده کافی است، البته بعداً دیگر به تناسب وضع اول وضع صورت گرفته است، مثلاً کسی اسم فرزندش را محمود قرار می دهد چرا الفاظ دیگری مثل سنگ قرار نمی دهد؟ هر چند ممکن است در بعضی فرهنگ ها مثل عرب هر لفظی را برای بچه ای که متولد می شود انتخاب کنند بدون اینکه اعتقاد و باوری به آن داشته باشند، مثل لفظ حیوان، لفظ بی معنا، بد معنا، کما اینکه ثعلب، ابن خروف، مبرّد، ابن کلب در عرب آمده است.

اشکال: در اینجا گاهی اشکال می گیرند که ائمه (ع) در آن زمان اسامی ای را انتخاب کردند که امروزه ما حاضر به انتخاب آن اسامی نیستیم، لذا همین شاهد بر این است که در آن زمان رابطه خوب بوده است. جواب: اولاً الفاظ در آن زمان هنوز آن بدی معنا را پیدا نکرده بود و مضافاً به اینکه تفاوت فرهنگ بین عرب و غیر عرب است، که در عرب کاری به این ندارند که این اسم مثلاً فلان سلطان جور یا خلیفه منافق است پس آن اسم را برای فرزندانشان انتخاب نکنند، کما اینکه این اسامی در بین اصحاب ائمه (ع) هم بوده است و این بخاطر این است که پشت آن اعتقاد و باوری نبوده است.

علی آئی حال، ما ربط لفظ به معنا را به قرارداد می دانیم و نه به علّت تام و اقتضاء. اما در مورد اینکه خداوند متعال واضع باشد به نظر ما بد نیست که در برخی مراحل واضع را خداوند بدانیم؛ البته در ادامه مثل فلسفه یونان است که با 200 مسأله وارد جهان اسلام شد و شاید به حدود هزار مسأله رسید، در اینجا هم چنین است که وضع از خداوند شروع شد اما بشر آن را بسط و گسترش داد.

پرسش

سؤال اول: در صفحه 114 متن آمده که: «فهو - تعالی - خلق اصول اللغات و حروفها و أوحى الی عباده بطریق اراه»، مراد از «بطریق اراه» چیست؟

جواب: منظور رأی خداوند است و می توانید بگویید به طریقی که خدا مصلحت دید، مثل الهام. یا ممکن است در ذات ما قرار داده شده باشد به طوری که ما با هدایت خداوند عمل وضع را انجام بدهیم. یا حتی با وحی این عمل صورت بگیرد، مثلاً به پیامبر (ص) کلماتی وحی شده باشد، همانطور که اسم حضرت یحیی (ع) وحی شد ﴿يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ﴾. حالا این در مورد اعلام شخصیه است و کسی می تواند این را در اسماء اجناس به کار ببرد. مخصوصاً اینکه ما از وضع پیغمبران آگاهی لازم را نداریم. نظر مشهور در مورد تعداد پیغمبران 124 هزار نفر است یا گاهی 24 هزار پیغمبر نیز گفته شده

است در حالی که ما کمتر از 100 مورد آن آگاهی داریم، لذا شاید آن ها بعضاً به سبب وحی از طرف خداوند واضع بودند و کار وضع را انجام دادند ولی ما از آن آگاهی پیدا نکردیم.  
تذکر

1. در بحث گذشته بیان کردیم که در زبان فارسی 26 حرف داریم منتهی با بررسی که صورت گرفت تعداد حروف زبان فارسی همانطور که در کتاب لغت عمید آمده 24 حرف است، یعنی «ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق» در زبان فارسی نبوده هر چند در زبان فارسی استعمال می شوند، مثل صد، شصت که در فارسی استعمال می شود.

2. اینکه در بحث قبل بیان کردیم که نسلی از انسان منقرض شده باشد و بعد دوباره نسل بعدی آمده باشد که برخی روایات آن را تایید می کند حتی از غیر روایات نیز می توان برای آن استفاده کرد، مثلاً در قرآن از حضرت آدم (ع) تعبیر به خلیفه شده است ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾. معمولاً این را به «خلیفه الله» معنا می کنند با اینکه این یک احتمال در مورد آیه است. یک احتمال دیگر هم این است که مراد «خلیفه از انسان های پیشین» است و لذا فرشتگان گفتند آن انسان های گذشته سابقه خوبی ندارند و فساد کردند. لذا یک شواهدی وجود دارد که انسان هایی منقرض شدند و ما خلیفه آن ها هستیم.  
یا مثلاً در مورد بحث ازدواج فرزندان حضرت آدم (ع) چند احتمال وجود دارد، که یک احتمال آن این است که این ها با افرادی از نسل گذشته ازدواج کردند و نسل قبلی کامل منقرض نشده بود. [۹]

سؤال دوم: در کلام امام رضا (ع) تعداد حروف 33 حرف بود (و هی ثلاثه و ثلاثون حرفاً)، حال آیا «همزه و الف» یک کلمه هستند یا دو کلمه جداگانه؟

جواب: اگر همزه را مستقل حساب کنیم آن وقت تعداد حروف 33 خواهد بود و لذا شاید کلام امام (ع) ناظر به همین باشد.  
سؤال سوم: آیا آیه شریفه ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ دلالت می کند که میمون از نسل انسان است و نه بالعکس (لذا قبل از بنی اسرائیل نسل میمون نبوده است)؟

جواب: خیر چنین نیست. حالا اینکه بعضی از انسان ها مسخ شدند و به شکل بوزینه درآمدند این به این معنا نیست که بوزینه ای نبوده است و با انسان شروع شده است، بلکه نسل انسان هایی که مسخ شدند منقرض شده است و در روایات هم آمده که تنها سه روز زنده بودند و هیچگونه توالد و تناسلی هم نداشتند و بعد همه نابود گشتند.

نکته: بعضی از فضلاء درس گفتند که مرحوم حسن زاده آملی (ره) فرمودند قیامت بارها آمده است، با تکلیف، با پیغمبر و قبل از حضرت آدم (ع) و قیامت آن ها تمام شده است و مجدداً ما آمده ایم و ما هم قیامت داریم و ممکن است بعداً ما منقرض بشویم و دوباره انسان هایی بیایند و آن ها هم قیامتی داشته باشند. بعضی از بیانات فلسفه این معنا را تأیید می کند. مرحوم حسن زاده در ذیل آیه 30 سوره انبیاء این مطلب را دارند که بعضی از پیغمبران برای انسان های گذشته بوده است. طبق بعضی از بیانات فلسفه هر انسانی وقتی می میرد «قامت قیامته»، و مرحوم ملاصدرا بارها این تعبیر را دارند. لذا این مطالب دلالت دارد بر اینکه قیامت با تکلیف و پیغمبر بارها آمده است.

بیان مسأله: تقسیم وضع و موضوع له به اعتبار معنی

بحث مورد نظر از جنس اصول نیست و بلکه از فلسفه لغت است، یعنی یکی از مسائلی که در فلسفه لغت باید مورد بررسی قرار بگیرد همین بحث است. همچنین از جمله مسائلی است که تا آخر دوره اصول با آن برخورد خواهید کرد.

در کلام اعلام وضع و موضوع له آمده است و این دارای چهار قسم است:

1. هر دو عام هستند. 2. هر دو خاص هستند. 3 و 4. یکی عام و دیگری خاص.

در توضیح این موارد می گوئیم مثلاً پدری اسم فرزندش را محمود می گذارد، به این حالت وضع خاص، موضوع له خاص می گویند. در اینجا مراد علماء از وضع یعنی متصور، الملحوظ.

گاهی اوقات متصور خاص است، مثل نامگذاری بچه یا مثلاً مرحوم آخوند نام کتابش را کفایه الأصول می گذارد، اینجا ملحوظ و متصورشان خاص بود و اسم را برای همین کتاب وضع کرد، نه اینکه آن را تصور کند و اسم را برای یک چیز دیگر بگذارد. حال اگر متصور خاص باشد و موضوع له همین باشد، در این صورت وضع خاص، موضوع له خاص است، و تمام اعلام شخصیه از همین قبیل است، حالا علم می خواهد نام فرزند باشد، ساختمان باشد، مثلاً نام ساختمان را الغدیر می گذارد.

اما گاهی اوقات متصور عام است و موضوع له هم همان است که عام است، مثل اسم جنس. وقتی لفظی را برای مایع سیال

قرار می دهند و به آن آب می گویند در اینجا آب خاصی را تصور نکردند، هر چند ممکن است آب خاصی جلوی آن اشخاص باشد اما متصوّر جنس این مایع بود. بعداً به وضع تعینی یا تعیینی به این جنس مایع سیّال لفظ آب اطلاق شد. در اینجا متصوّر عام است (اسم جنس) و موضوع له هم خود همان متصوّر است، در این صورت وضع عام و موضوع له عام است. یا مثلاً به نظر بعضی از اعلام وضع حروف هم چنین است، مثلاً ظرفیت تصور شد و «فی» برای همین متصوّر وضع شد، پس وضع عام و موضوع له عام خواهد بود.

حالا دو قسم باقی می ماند: وضع عام، موضوع له خاص؛ وضع خاص، موضوع له عام.

وضع عام، موضوع له خاص چنین است که مثلاً واضع یک چیز کلی را تصور کند ولی اسم را برای مصادیق آن قرار بدهد. حال اولین سؤال این است که آیا این قسم تصور دارد؟

بسیاری از اعلام معتقد هستند که وضع حروف چنین است، یعنی قانونگذار معنای عامی را تصور کرده است ولی لفظ را برای آن عام قرار نداده است بلکه برای مصادیق آن عام گذاشته است. (ما معتقد هستیم وضع حروف از همین قبیل است بر خلاف مرحوم آخوند که این را ردّ می کنند.)

وضع خاص، موضوع له عام چنین است که مثلاً کسی آبی را تصور کند بعد برای مفاهمه بگوید این موجود و هر چیزی که مثل آن است به آن آب می گویم. در اینجا متصوّر اول خاص است ولی موضوع له (که کلّ مایع سیّال باشد) عام است. در این صورت چهارم اختلاف است و بعضی ها (مانند نجفی ها) معتقد هستند این قسم را نداریم و نظر مشهور بر این است که این قسم محال است، بر خلاف نظر مرحوم محقق رشتی، مرحوم حائری، ابوالمجد اصفهانی و همچنین مرحوم امام خمینی و بعضی از قمی ها که قائل به امکان این قسم هستند.

**الحمد لله رب العالمین**